



عاری از کلیشه و شعار

نگاهی به کتاب **هیرو**

نوشته **فرناز خطیبی جعفری**

رمان ایرانی

پیام ابراهیمی
نویسنده و مترجم

کتاب «هیرو» داستانی است که در آن یکی با هر دو طرف یکی از هنجارهای اجتماعی را نقض می کنند. «داستان عاشقانه» با «عشق ممنوع» تفاوت دارد. هر دو داستان قدمتی چندین هزار ساله دارند و نمونه های درخشانی از آنها در ادبیات موجود است. در یک داستان عاشقانه، عشاق با موانعی روبه رو هستند. موانعی از جنس سوءتفاهم، حماقت، مسائل و مشکلات اجتماعی ... همیشه مشکلی هست، چرا که در ادبیات عشق به سادگی به دست نمی آید. اما در یک داستان عاشقانه، عشاق برای رسیدن به هدف که همان معشوق است برای خود شناسی قائل هستند و در همان راستا تلاش خواهند کرد. یک داستان عاشقانه ممکن است با ناکامی، شکست، وصال یا یازیس گرفتن عشق تمام شود. اما در عشق ممنوع، جامعه (هنجارهای اجتماعی) عشق بین دو نفر را نمی پذیرد، چرا که عشق ممنوع خلاف آداب و قوانین و سنن جامعه است. برای همین شناسی که دو طرف برای خود قائل هستند هم کمتر است. این هنجارها نیز ممکن است جنس مختلفی داشته باشند، پیری یا جوانی، موقعیت اجتماعی، دشمنی های خانوادگی یا قومی و چیزهای از این دست. در داستانی با موضوع عشق ممنوع بر خلاف داستان عاشقانه، عشاق باید منتظر مجازاتی سخت باشند. مجازاتی که نتیجه خطی کردن آنها از هنجارهای جامعه است. گاهی حتی مرگ یکی از طرفین، هر دو یا افرادی دیگر است. داستان «هیرو» اما داستانی است که بین یک عشق ممنوع و یک داستان عاشقانه حرکت می کند. موانعی از جنس هنجارهای اجتماعی جلوی رابطه طرفین را می گیرد، اما جدای این موانع مشکلاکی که ریشه در خود شخصیت های اصلی دارد و از جنس اجتماعی نیست نیز در داستان خودنمایی می کند.

پرهیز از احساساتی گری

می گویند عشق با پیشنهاد از سمت یک نفر و پذیرش توسط طرف دیگر آغاز می شود. «هیرو» نیز از این قانون تبعیت می کند. در «هیرو» هم یکی از قهرمان ها، البته شاید چون ما با روایت او همراه می شویم او را جورتر می بینیم. پیرنگ داستان عاشقانه پیرنگی متکی به شخصیت پردازی است. تنها با شخصیت پردازی دقیق است که داستان از احساساتی گری اجتناب می کند و می تواند احساسات

درستی به مخاطب القا کند. «هیرو» داستانی عاشقانه است که «عشق»، «دوستت دارم» و کلماتی از این دست بسیار بسیار کم در آن به چشم می خورد. در حقیقت نویسنده اولین و مهم ترین اصل داستان نویسی را به درستی رعایت کرده: عشق را به ما نشان داده است؛ نه اینکه در موردش حرف بزند. حرف زدن بسیار از عشق، تکرار کلمات عاشقانه، استفاده از کلمات و جملات اغراق شده و تکرار و تکرار در حرف زدن از عشق، چیزی است که به آن احساساتی گری می گوئیم. نتیجه احساساتی گری این است که نویسنده به جای خلق یک اثر در مورد عشق همه چیز را به تجربیات نمی شود، پا را از تجربیات خود فراتر نمی گذارد و داستان هیچ اندوخته هیچ وجه همراه شخصیت های اصلی نمی شود، پا را از تجربیات خود فراتر نمی گذارد و داستان هیچ اندوخته



هیرو

- نویسنده: فرناز خطیبی جعفری
- انتشارات: پایان
- تعداد صفحات: ۲۴۰ صفحه
- قیمت: ۱۳۰۰۰۰ تومان

ذهنی و خیلی چیزهای دیگر همه دچار نوعی آشفنگی هستند. انکار عشق، یک خط ساده را طی نمی کند. در جای جای داستان زندگی مان سرش را بالا می آورد. «هیرو» هم دقیقاً به همین شیوه روایت شده است. داستانی که هرچند خطی مشخص دارد اما خطی روایت نمی شود و مثل داستان های عاشقانه خودمان مدام همه ما را با خود و انیمه کارها کند (یک پاک بنزین عقب می افتد) یا اینکه تا پایان در این سردرگمی بماند یا برای درک بهتر ماجرا مجبور باشد پیش از هر داستان معمول انرژی صرف کند. البته شاید هم این از کم هوشی من باشد و خواننده های دیگر همان بار اول تمام و کمال با ماجرا همراه شوند. اما برای خود من این آشفنگی (که نمی دانم عامندانه بوده یا نه) بخشی از جذابیت داستان بود. چرا که فکر می کنم آشفنگی بخشی از یک روایت عاشقانه است. وقتی به داستان ها و روایت های عاشقانه ای که برای اطرافیان مان تعریف می کنیم نگاه کنیم، متوجه می شویم این روایت ها چه از نظر ترتیب زمانی، چه از نظر تأثیر



ادبیات ایران به چشم می خورد (هرچند بسیار کم) اما جدای از کم بودن حجم این داستان هایی که سایه بزرگی بر زندگی مان دارند، کمتر پیش می آید که پیرنگ مهاجرت پیرنگ فرعی یک داستان باشد. در «هیرو» هم شاید با اغراق بشود مهاجرت را یک پیرنگ فرعی دانست، بلکه شخصیت ها و رفتارهایشان ریشه در مهاجرت یکی از طرفین دارد. گویا وقتی می خواهیم از مهاجرت بنویسیم، به چیزی جز مهاجرت فکر نمی کنیم و تمام جملات و خط خط داستان های مان تکرار و تکرار کلمه مهاجرت است. بی خبر از اینکه آنها که رفته اند (یا اندک کسانی که به ایران آمده اند) جدای از مهاجر بودن، مثل هرانسان دیگری هزاران مسأله دیگر دارند. «هیرو» از این جهت داستانی قابل اعتناست. داستانی که بر عشق سوار است اما ما را با زندگی یک مهاجر و تفاوت های فرهنگی و بعضاً حتی بخشی از فرهنگ کشور ژاپن آشنا می کند.

خالی از ابتدال کپشن نویسی

آنچه در جامعه امروز ما رخ می دهد اصرار عجیب هر کسی، در هر نقشی برای درس اخلاق یا درس زندگی دادن به دیگران است. یک قهوه فروش خود را موظف می داند روی لیوانی که به مردم می دهد یک درس زندگی، یک پیام امیدوارکننده، یک جمله (به قول خودشان) حال خوب کن، یا چیزی برای از این دست بنویسد. جمالتی بی سرونه، بی پشتوانه، دور از جامعه، دور از فردیت کسی که قهوه را می خرد ... یک بستنی فروش هم روی لیوان بستنی اش یک پیام می نویسد. فارغ از اینکه بعضی ها بستنی شان را در نان می خورند و ممکن است آن راز بزرگ برای دیگران است. یا قهوه فروش به بستنی فروش به آن رسیده را در دست دهند. این اتفاق هرچند شاید در ادامه پشت وانت نویسی هایی باشد که سال های سال در جامعه رواج داشته، اما آن قدر زیاد و مبتذل شده است که

باعث شده جامعه پر از شعارهای زیا اما توخالی شود. اما از قهوه فروش و بستنی فروش و راننده نیسان که بگذریم، اینکه نویسنده ها هم خود را در چنین جایگاهی می بینند آسیبی بسیار جدی است. نویسنده های امروز بیش از اینکه به قصه گویی وفادار باشند، کیشن نویس شده اند. یک داستان ۱۰۰ صفحه ای گاهی ۱۸۰ جمله قصار دارد. جملات قصاری که حتی با شخصیت پردازی کاراکترها تناسبی ندارند و فقط و فقط شعارهای توخالی نویسنده هستند که هر جا اجازه داده شود به زور توی دهان یکی از شخصیت ها چنانده می شود. همان طور که کار قهوه فروش فروش قهوه است و باید سعی کند هر آنچه دارد را در کیفیت و طعم خود قهوه به مشتری ارائه کند، کار نویسنده هم داستان نویسی است. باید داستانی بنویسد با اصول داستانی که خواننده را از ابتدا تا انتها با خود همراه کند و اگر پیامی دارد در دل داستان نهفته باشد؛ نه در بلندگوهایی که شخصیت های عموماً لنگ در هوای داستانی دست شان گرفته اند و البته راوی داستان که گویی استادتمام فلسفه است و هر آنچه از علوم انسانی در جهان بوده و هست را به انتها رسانده. (اگر می خواستم پیامی برسانم تلگراف می زدم- انرست همینگوی) یکی از مشخصه های رمان مدرن ناپیدا بودن راوی در آن است. اتفاقاً که شاید از گوستاو فلوربر به بعد رسمیت پیدا کرد. (فلوربر همان نویسنده «مادام بواری» است. داستانی در مورد عشق ممنوعه که پایانش مرگ است.)

آنچه در شعار دادن های امروز اتفاق می افتد اما پیدا بودن بیش از اندازه راوی در حالی است که راوی حالا دیگر نه فقط کسی که داستان را تعریف می کند بلکه یک استادتتمام اخلاق و فلسفه و زندگی سعی می کند چیزهایی به مخاطب درس بدهد. این اتفاق هرچند (نه با این شدت) در رمان های پیش از فلوربر اتفاق می افتاد اما مقایسه شدت این پیام های اخلاقی و همچنین جایگاه نویسندگان آن دوران با حال حاضر نشان می دهد چقدر راه را اشتباه رفته ایم. کدام یک از نویسندگان این نسل جایگاهی در شأن ویکتور هوگو دارند (نه از نظر خودشان، بلکه از نظر کارشناسان) که به خود اجازه می دهند از مخیله شان بگذر راز زندگی را کشف کرده اند و وقت آن است آن را در این کتاب با دیگران به اشتراک بگذارند؟ «هیرو» اما خالی از این تکبر است. خالی از این ابتذال است. خالی از شعارهای زیا اما توخالی، به درد نخور، وصله شده به داستان و دور از جهان واقعی است. فرناز خطیبی جعفری نه راز زندگی را کشف کرده و نه رمز موفقیت و زندگی شاد را می داند. یا اگر می داند هم آن را به ما نمی گوید، فقط قصه اش را می گوید. یک داستان عاشقانه از دختری که مهاجرت کرده. بی هیچ حرف اضافه ای. این دقیقاً همان چیزی است که جامعه ما به آن نیاز دارد. همان چیزی که ادبیات بر آن سوار است. داستان برای داستان. پندی اگر هست، درسی اگر قرار است بگیریم در دل ماجرا و در مواجهه خود ما با داستان اتفاق می افتد. هیچ معلمی در کار نیست، بلکه اگر دنبال

درسی هستیم مجبوریم عقل مان را به کار بندازیم. از تجربیات مان بهره ببریم، ذکاوت به خرج دهیم و خودمان چیزی از داستان به دست بیاوریم. نویسنده «هیرو» فارغ از تمام نقاط مثبت و منفی داستان از همین جهت بسیار قابل احترام است. نویسنده ای که فقط آمده یک قصه بگوید.

نقاشی «یانو مورا ساکی پشت میزش می نویسد» اثر توسا میتسوکوی مورا ساکی شیکیبو (۹۷۳-۱۰۱۴ یا ۱۰۲۵) رمان نویس و شاعر ژاپنی و ندیمه دربار امپراتوری در کیوتو در دوره هی ان بود. آوازه او بیشتر به دلیل نوشتن داستان کبچی (در اوایل قرن یازدهم میلادی) است



مقاومت در برابر گم گشتگی

تجربه زیستن در ژاپن

زمینه شکل گیری رمان **سوگا** را فراهم کرد



فرناز خطیبی جعفری
نویسنده سوگا و هیرو

سال ها تدریس در حوزه هایی مانند هویت، فلسفه ذهن و آگاهی در دانشگاه های ژاپن، مرا با مسأله ای تکرارشونده در نسل های جوان تر روبه رو کرد: نبود امکان تجربه کردن «خود». دانشجویان ما مفاهیمی مانند فردیت، انتخاب شخصی، و آگاهی از هویت درونی اغلب نه از سر مقاومت، بلکه از سر نا شنایی درگیر می شدند. بسیاری از آنها سال ها با نظامی رشد کرده اند که در آن هماهنگی با گروه، سکوت، و حذف تفاوت های فردی به عنوان ارزش شناخته شده اند. در چنین بستری، پرسش «من کیستم؟» نه فقط سخت، بلکه گاهی بی معنا جلوه می کند.

در کلاس هایم تلاش می کردم خلاف این جریان حرکت کنم. سعی داشتم دانشجویان را با این سؤال روبه رو کنم که بیرون از ساختار، بیرون از نقش و وظیفه، چه چیزی از آنها باقی می ماند. آموزش برای من فقط انتقال اطلاعات نبود، بلکه نوعی مقاومت در برابر روندی بود که ذهن را در ساختار بزرگ تر حل می کرد، تا جایی که فرد نه خودش را بشناسد، نه جرأت کند که بشناسد. من این فرسایش هویت را در محیط های کاری و اجتماعی نیز بارها دیده بودم: از مدرسه تا شرکت، از اجرا تا رفتار روزمره. سیستمی که در آن، فرد بودن اغلب مساوی با مزاحمت تلقی می شود، و هماهنگ بودن، تنها معیار بقاست. رمان «سوگا» از همین واقعیت الهام گرفته است. شخصیت اصلی داستان، «سوگا»، نماینده فردی است که برخلاف بسیاری، از نابودی هویت درونی اش آگاه است. او این گم گشتگی را حس می کند، با آن می جنگد، در نهایت در برابر ساختاری که از او فقط یک چهره قابل قبول می خواهد، دست به مقاومت می زند. او برخلاف دانشجویان من که اغلب هنوز نمی دانستند چه چیز در وجودشان سرکوب شده، دقیقاً می داند چه چیزی را از دست داده و این آگاهی، دردناک ترین بخش ماجراست. تجربه زیستن در ژاپن، که در تمام جزئیات فرهنگی اش، زمینه شکل گیری این رمان را فراهم کرد. من در جایگاه کسی که سال ها مشاهده گر آموزش دهنده بود، سعی کردم تصویری واقع گرایانه از آنچه معمولاً به چشم نمی آید را روایت کنم: از سکوتی که ساخته شده است، از ذهنی که در ساختار حل می شود، و از فردی که هنوز برای بازگشت به درون خودش دیر نشده است. من هیچ وقت تصمیم نگرفتم نویسنده شوم. فقط به نقطه ای رسیدم که دیگر نتوانستم سکوت کنم.

نوشتن راهی برای حرف زدن

رمان «هیرو» از دل یک تجربه عاطفی و زیسته بیرون آمد. تجربه ای که در آن، زبان برای بیان آنچه درونم می گذشت، دیگر کافی نبود، یا شاید کارایی نداشت. «هیرو» برای من آغاز نبود؛ ادامه بود. ادامه تمام آن چیزهایی که در من انباشته شده بودند: تنهایی، مشاهده گری، و ناتوانی از بیان آنچه در ذهنم می گذشت. من در کشورهای مختلف بویژه ژاپن در موقعیت هایی می نوشتم که در آنها فقط می توانستم ببینم، اما نمی توانستم عمل کنم. نوشتن برایم راهی شد برای حرف زدن، بدون آنکه نیاز باشد از کسی اجازه بگیرم. در «هیرو»، صدای دختری را نوشتم که دوست داشتن را بلد است، اما ابراز آن را نه؛ که فاصله را می شناسد، اما راه عبور از آن را نمی داند؛ و در جامعه ای بی صدا، دنبال راهی برای شنیده شدن می گردد، حتی اگر با سکوت خودش. من نمی دانم داستان بعدی ام چه زمانی یا کجا نوشته خواهد شد، چون برای «داستان پردازی» نمی نویسم. چیزی باید شکل بگیرد، دیده شود؛ نظمی که ترک برداشته، تجربه ای که با یافت موجود هماهنگ نیست، با حقیقتی که جایی پنهان مانده است. اینها هستند که داستان را شکل می دهند، نه طرح و نقشه. من فقط سعی می کنم روایتی تازه به آنچه نادیده مانده یا شنیده نشده، بدهم.

مهاجرت ذهن

آنچه درباره اش می نویسم با آنچه معمولاً «ادبیات مهاجرت» نامیده می شود، تفاوت ماهوی دارد. اگر مقصود از مهاجرت صرفاً جابه جایی فیزیکی و زندگی در کشوری دیگر باشد، آثاری مانند «سوگا» یا «هیرو» را نمی توان به سادگی در این طبقه بندی گنجاند. من بسیار کم درباره مواجهه مستقیم فرهنگ ها یا مشکلات قابل درک تطبیق فرهنگی نوشته ام. به نظر من این نوع مهاجرت، هرچند گاهی دشوار و پیچیده، در نهایت قابل توضیح و تا حدی قابل حل است. من خودم را یک مهاجر فیزیکی نمی دانم. در ژاپن زندگی می کنم، اما هنوز در ایرانم؛ نه از نظر جغرافیایی، بلکه از نظر ذهن، زبان، و زیست فکری. با ادبیات ایرانی سر و کار دارم و با جهان بینی ایرانی فکر می کنم. البته سال ها زندگی در ژاپن، لایه هایی از ذهن من را تغییر داده و بافت پایه ای از تفکر من را تحت تأثیر قرار داده است؛ تا جایی که گاهی فاصله گرفتن از آن برایم آسان نیست. اما مهاجرت آن گونه که من می فهمم، نه به معنای عادت کردن یا مراعات فرهنگی، بلکه بیشتر شبیه یک فرسایش تدریجی است: شبیه تحلیل رفتن آرام هویت در دل ساختاری بزرگ تر. من مهاجرت را در معنای دیگری به کار می برم: «مهاجرت ذهن». آن زمانی که فرد از خودش دور می شود؛ نه از سر انتخاب، بلکه از سر فشار ساختار. مهاجرتی به سطح روان و هویت، که در آن، آنچه فرد بوده یا می خواسته باشد، به تدریج خاموش می شود و چیزی دیگر، که هرچند پذیرفته شده، اما واقعی نیست، جایش را می گیرد. این جابه جایی درونی، نامرئی اما عمیق است، و بازگشت از آن همیشه ممکن نیست. آن ساختار الزاماً کشور نیست. می تواند باور، دین، نهاد اجتماعی، یا حتی فرهنگ غالب باشد؛ هر نظمی که از انسان فقط عملکرد و نقش بخواهد، نه خودی بودن. در چنین نظام هایی، تفاوت شخصی نوعی مزاحمت تلقی می شود و هماهنگی، یک فضیلت. ذهن به تدریج خاموش می شود، و جای خود را به انطباق می دهد. این نوع مهاجرت نهادینه می شود، بی آنکه دیده شود. من در محیط های کاری، دانشگاهی و زیست روزمره ام در ژاپن، بارها شاهد این وضعیت بوده ام. در کلاس ها، بویژه در درس های مثل فلسفه ذهن و هویت، تلاش می کنم دانشجویان را با این پرسش بنیادی روبه رو کنم: «اگر هیچ نقش و ساختاری بر شما تحمیل نمی شد، چه کسی بودید؟» همین پرسش ساده، برای بسیاری چالش برانگیز است، چون بسیاری از آنها از کودکی یاد گرفته اند آنچه «هستند» را پنهان کنند. رمان های من، بویژه «سوگا»، دقیقاً از همین تجربه درونی می گویند. از شخصیت هایی که کشور را ترک نکرده اند، اما از خود فاصله گرفته اند. آنها درون ساختارند، اما بی جایگاه. نه از بیرون آمده اند، نه در درون پذیرفته شده اند. اگر بخواهیم نامی برای این جنس نوشتن بگذاریم، شاید بهتر باشد آن «ادبیات مهاجرت ذهنی» بنامیم. آیا من مهاجرم؟ نمی دانم. سعی می کنم نباشم. اما در نهایت، آنچه می نویسم، درباره همین کشمکش خطیگی جعفری، زمانی پرماجرای هوشمندانه و غنی از نظر معنایی است.



نمایی از فیلم «درخشش ابدی یک ذهن پاک» به کارگردانی میشل گوندری و با بازی جیم کری و کیت وینسلت، محصول سال ۲۰۰۴



است، لایه ای نمادین به داستان می افزاید. این بازی زبانی هوشمندانه، شخصیت های اصلی — دختر تهرانی مهاجر و هیروسان — را به عنوان قهرمانانی در برابر نیروهای بیرونی و درونی معرفی می کند. راوی با تلاش برای غلبه بر دردهای عاطفی و فرهنگی، و هیروسان با خروج از محدوده امن قوانین و سفر به ناشناخته های آفریقا، هر دو نمادی از قهرمانی در مواجهه با چالش های زندگی هستند. استفاده از واژه ای خارجی در عنوان، انتخابی جسورانه است که هویت چندگانه شخصیت ها و جهانی بودن موضوعات داستان را برجسته می سازد و هیرو را به اثری جذاب برای مخاطبان ایرانی و بین المللی تبدیل می کند. هیرو در حوزه ادبیات مهاجرت جای می گیرد، چرا که تجربه زیستن بین دو فرهنگ را با ظرافت به تصویر می کشد. تضاد میان احساسات پرشور ایرانی و نظم قانون مدار ژاپنی، کشمکشی درونی برای شخصیت اصلی ایجاد می کند که برای بسیاری از مهاجران آشناست. تلاش او برای پاک کردن خاطرات و

رازآلودگی روایت



مصومه اسماعیلی
پژوهشگر روزنامه نگار

بیش از یک سال از انتشار کتاب «هیرو» نوشته فرناز خطیبی جعفری توسط نشر پایان می گذرد.

نویسنده که استاد دانشگاه یوکوهاما در ژاپن است از سال های گذشته تاکنون، در روزنامه ها و مجلات، مقالاتی در حوزه های اندیشه و فرهنگ نوشته و کتاب «هیرو» اولین تجربه داستان نویسی اوست و امسال هم کتاب داستان دیگری از او با نام «سوگا» توسط نشر پایان منتشر شده است. رمان «هیرو»، اثر تازه ای است. این رمان، داستانی عاشقانه و چندلایه است که با پرداختن به موضوعاتی چون مهاجرت، تضادهای فرهنگی، هویت چندگانه و معنای قهرمانی در برابر سختی ها، خواننده را به سفری احساسی و فکری دعوت می کند. داستان هیرو درباره دختری تهرانی و مهاجر در ژاپن است که هویت